■ **بازیگوشی‌های یک شاعر آیینی** / نقدی بر مجموعه شعر «سه» اثر مجید لشکری
■ **به فکر انسجام غزل باید بود!** / یادداشتی بر مجموعه شعر «درخت تنها ماند» سروده علیرضا حکمتی
■ **جهان ادبیات گرد صداقت می‌چرخد** / نگاهی به رمان «سبویی که نشکست»
■ **میدان‌دار** / نگاهی به کتاب «عمار حلب» سرگذشتنامه سردار رشید اسلام شهید محمدحسین محمدخانی

نقدی بر مجموعه شعر «سه» اثر مجید لشکری

بازیگوشی‌های یک شاعر آیینی

[وارش گیلانی]

طـرح روی جلد کتاب مثل عنوان مجموعه به زحمت به چشم می‌آید؛ گنگ و مبهم است. بعد درمی‌یابی اشعار مذهبی و آیینی است و کلمه «سه»ی حروفی را به شکل ۳ هم می‌توانی بخوانی، وقتی در نام مقدس «حسین» جا بگیرد و لابد کنایه از آن «سین» مخففی است که در مراثی تکرار می‌شود و «حسین» اعاده می‌شود! و... .

این گنگی‌ها و ابهام‌ها و تاریکی‌ها اگر هنری باشد خوب است، نه ساختگی و دریافتش خسته‌کننده! گذشته از این، آیا این گنگی نمی‌توانست جایش را به زیبایی بدهد. مگر نمی‌توان شکل عزا را زیبا کشید؟ غمگین و زیبا؟! نمی‌شود؟! اتفاقاً زیبایی‌های بسیاری در اندوه و غم هست؛ وقتی این غم، غمی از برای انسان و انسانیت و حقیقت باشد.

مجموعه «سـه» به چاپ سوم هم رسیده! مجموعه‌ای شـامل ۴۰ غزل در ۹۲ صفحه؛ غزل‌هایی ۵ تا ۶ و الی ۷ بیتی؛ ۸ بیتی کمتر است.

نکته جالب توجه اینکه انتشارات «جمهوری» یک عنوان کلی برای چاپ کتاب‌های شعرش دارد که نشان می‌دهد ناشـر اشعار آیینی اسـت اما یک ناشر مذهبی امروزی و دارای هدف. بالای سـمت راست کتاب‌های شعرش هم نوشته «جهان تازه شعر اهل‌بیت». یعنی ناشر به تازه‌بودن شعر اهل‌بیت اهمیت می‌دهد.

مجموعه «سـه» ۲ مقدمه دارد؛ مقدمه اول را که شاعر نوشته و حرفی برای گفتن ندارد و تنها اطلاعاتی به مخاطب می‌دهد. رضا بیات، نویسنده مقدمه دوم هم می‌نویسد: «با تورق چنددقیقه‌ای می‌توان دریافت شـاعر این مجموعه با قرآن، حدیث و زیارت مأنوس اسـت و به آنچه می‌گویند و شنیده اسـت اکتفا نمی‌کند و گفتار او حاصل مطالعات و حالات روحی او است... شاعری که به شریعت مقید است و جنون شاعری او را به غلوکردن و کفرگویی نکشانده است...».

جالب اسـت! مگر جنون شاعری، شاعر را به کفرگویی می‌کشاند؟! یعنی به کشف، شهود، اشراق، عرفان، معرفت و عشق نه، به کفر می‌رساند؟! و البته به علاوه چند نقطه در پایان جمله که می‌توان به جایش هر اتهام و حکمی را نوشت، بویژه که اگر اولش کفرگویی باشد! نقطه‌هایی که نشان از دیوار همیشه‌کوتاه شاعر دارد... . از این سه‌نقطه‌ها که بگذریم، می‌رسیم به حرف‌های دیگر رضا بیات که در آنها با چند نمونه ثابت می‌کند شاعر دانش دینی دارد. بیات معتقد است: «لشکری جوان هنوز شاعری تمام‌عیار نیست؛ شرکت در کنگره‌ها او را وادار به سرودن شعرهای کوششی کرده است؛ اگرچه اشعار جوششی خوبی هم دارد. هرچند در زبان و بیانش گاه ناپختگی پیدا می‌شود».

بعـد از انقلاب اتفاقا! گاه برگـزاری همین کنگره‌ها و تشـویق‌ها و ترغیب‌های مدام افراد مسـؤول سبب رشد کمیتی اشعاری آیینی شده و بعد در این کمیت، کیفیت کار خود سر برآورده است. اینکه کنگره‌های شعری بسیاری برگزار می‌شـود، به نظر من زیاد هم نیست، چون هرچه خرج روشـنی کنیم اسراف نیسـت؛ اسراف آنجاست که بی‌کارشناسی و بی‌برنامه کار کنیم و از این نوع کارکردها کمیت و بیهودگی نیز بسیار زاید اما از حق نباید بگذریم و آن این است که همین اهمیت دادن به شعر آیینی سبب رشـد چشمگیرش شده اسـت. این طبیعی است که در این بازار گرم خیلی از بی‌اسـتعدادها و کم‌استعدادها هم می‌خواهند سهمی بگیرند اما واقعیت این است که از یک میلیون شعر چاپ‌شده در این ۴۰ سال بعد از انقلاب، هزار تا و حتی ۱۰۰ تا شـعر درجه یک و درخشـان هم بماند، کافی است. مهم تولید این تعداد شعر است. این همه شاعر سیاه‌لشکر و شعر تلف شده و هدر می‌رود تا آن یکی مرد جنگی شـناخته شود و بماند. همیشـه اینطور بوده و در بعضی زمان‌ها بنا به دلایلی بیشتر.

غزل‌گفتن در دوره‌ای که جریان غزل‌سرایی تجربه‌های گوناگونی را پشت‌سر گذاشته، کار آسانی نیست و در میان مدعیان بزرگ غزل معاصر و حتی غزل امروز ما باید سری برفراز داشـت، چرا که با چند تا «دلی‌دلی» کار غزل‌مان پیش نمی‌رود؛ خاصه اینکه شاعر اهل‌بیت بازیگوشی هم باشی. منظورم از بازیگوش، انتخاب وزن‌های بلند توسط شاعران جوان آیینی‌سراست.

وزن‌هـای بلند اگـر اوزان مطبوعی بودند، یا سـاخته می‌شـدند یا شاعران بزرگ ما، با تجربه‌های والا، حتما از اینگونه اوزان برای سرودن استفاده می‌کردند یا بهتر بگویم، آن وزن به‌صورت ناخودآگاه سراغ شعر و غزل‌شان می‌رفت!

از این رو، انتخاب آگاهانه وزن‌های بلند، از همان ابتدا شـاعر را با آگاهانه‌سـرودن روبه‌رو می‌کنـد، بویژه که به واسـطه راحت و روان نبودن وزن، شاعر در آن وزن، مدام باید حواسـش به درست و غلط بودن آن باشد تا افاعیلی کم و زیاد نشـده، یا سکته ملیح و قبیحی از ایشان صادر نشـود. این در حالی است که شـاعران هنگام سرودن به هیچ‌وجه به وزن نمی‌اندیشـند، چرا که سـال‌های سال ممارسـت و تمرین در اوزان مطلوب و آشـنا، ایشـان را همچون یک راننده حرفه‌ای، در امر راندن حرفه‌ای کرده که ناخودآگاه فرمان می‌دهد و دنده عوض کرده و ترمز و گاز و کلاچ را تحت شـرایط سخت و راحت، براحتی و به صورت طبیعی و ناخودآگاه می‌فشارد. راننده‌های ناشی و تازه‌کار دقیقا برعکس عمل می‌کنند، یعنی اول فکر می‌کنند چه باید کنند، بعد آن می‌کنند... که نتیجه‌اش می‌شـود دستپاچگی!

در دفتر «سه» لشکری ۱۱ شعر با اوزان بلند می‌بینیم که تقریباً هر مصراعش به بلندی یک بیت است. در واقع اینها نشـانه‌های خوبی نیسـت، بویژه برای شاعرانی که آیینی‌سرا هم هستند:

«کودک ذهن شـاعرانه من، بار دیگر گرفته تصمیمی/ تا بسازد بدون مزد و صله، یک غزل چند بیت تقدیمی»

«آمدی تا کنار خیمه من، باز با خواهرت سخن داری/ بی‌صدا کرده‌ای صدایم چون با خودت عطر یاسمن داری»

«گفته بودند نذر مادر بود، که مرا با تو آشنا بکند/ کام من را به تربت تو حسین، متبرک کند روا بکند»

«قطعه‌قطعـه مقابلم داری، روضه‌ها با لهـوف می‌خوانی/ بس که در زخم‌ها فروشده‌ای، از زبان سیوف می‌خوانی؟»

هـر ۴ بیتی کـه در بالا آمـده، همه مطلع ۴ غزل با اوزان بلند است؛ مطلع‌هایی که قدما و زیبایی‌شناسی شعر امروز درباره آن گفته و نیز می‌گویند: «باید زیباترین بیت هر غزل باشد.» حال شما دقت کنید به هر ۴ بیت، آیا جز یک مشت حرف‌های منثـوری که دارای وزن اسـت، چیـز دیگری می‌بینید؟ ابیاتی که هیچ وجه شاعرانه‌ای ندارد؛ حتی در حد بعضی جمله‌های نثر، هیچ بار عاطفی در آنها دیده نمی‌شود! اینها همه از عوارض آگاهانه شعرگفتن است که ممکن است به کنگره‌ها ربط داشته یا نداشته باشد.

نمی‌خواهم بگویم شاعر هدف بزرگ را وانهاده و شعر و اهداف کوچک شـاعر را و شعرش را درهم پیچیده است؛ بـه غزل «از باب‌المراد تا باب‌الجواد» که بنگرید، از اول تا آخرش (به غیر از بیت آخر که جلوه‌ای از بیان و شیوایی را نشان می‌دهد، مابقی ابیات یک مشت حرف‌های معمولی اسـت که فقط وزن دارد و خبرهایی معمولی به مخاطب می‌دهد؛ مثل آنکه بگویم: «هر کسی در زندگی با مشکلاتی روبه‌رو است»!

«ساکن کاظمین گویا از سمت باب‌الجواد می‌آید
چون شهابی که روی دامانش، نور در امتداد می‌آید
عهد فرزند با پدر این است، می‌شود زائرش به رسم ادب
وسط صحن جامع رضوی، موقع بامداد می‌آید
دست بر سینه برده می‌گوید: «السلام علیک یا سلطان
و علیک‌السلام» از مرقد، بال بال باد می‌آید»

حالا به ابیاتی از شـعر «سیب سدره» توجه کنید که چقدر زیباست؛ هرچند در بعضی ابیات ارتباط اجزا و چفت و بست‌شان چندان محکم نیست:

«چگونه می‌شود از سدره گاهی سیب می‌افتد
نسیمی می‌وزد بعدش به آهی سیب می‌افتد
من از پستی- بلندی‌های کوچه خوب دانستم
که در تنهایی مردی به چاهی سیب می‌افتد
اگر امروز می‌افتد به خاکی سیب، فردا نیز
از اوج نیزه‌ای مابین راهی سیب می‌افتد...»

اگرچه در این غزل، نشانه‌ها و نشانی‌هایی از تاثیرپذیری شعر سپید کوتاهی به چشم می‌خورد که در سال ۱۳۷۰ در دفتر شـعر «رویایی به رنگ آتش و آب» ضیاءالدین خالقی آمده بود: «شکوفه لحظه‌ای‌ست که می‌روید/ سیب اتفاقی‌ست که می‌افتد».

مجموعه‌شعر «سه» مجموعه‌ای مذهبی است و از امامان معصوم(ع) می‌گوید؛ از آنانی که صفات الهی و انسانی در ایشـان به کمال رسیده اسـت. بنابراین شاعر آیینی باید بهترین اشعارش را برای بهترین مردمان روی زمین بنگارد؛ اشعاری که ابیاتی چنین زیبا و محکم داشته باشند:

«پشت این پنجره هر چند که غم خواهم خورد
به ضریحی که ندارید قسم خواهم خورد»
«برایت سوره‌ای نازل شد از سمت نگاه تو
به روی گونه‌ات بارید آری کوثری دیگر»
«علمت را بزن ای مرد! بر این نیل خموش
طورش دریاست، خدا با تو تکلم دارد».

وزن‌هـای بلند اگـر اوزان مطبوعـی بودند، یا سـاخته می‌شدند یا شـاعران بزرگ ما، با تجربه‌هـای والا، حتما از اینگونه اوزان برای سـرودن اسـتفاده می‌کردند یا بهتر بگویم، آن وزن به‌صورت ناخودآگاه سـراغ شـعر و غزل‌شان می‌رفت!

از ایـن رو، انتخاب آگاهانه وزن‌های بلند، از همان ابتدا شاعر را با آگاهانه سرودن روبه‌رو می‌کنـد، بویژه که به واسـطه راحت و روان نبـودن وزن، شـاعر در آن وزن، مـدام باید حواسـش به درسـت و غلط بودن آن باشد تا افاعیلی کم و زیاد نشـده، یا سکته ملیح و قبیحی از ایشان صادر نشود. این در حالی است که شاعران هنگام سرودن به هیچ‌وجه به وزن نمی‌اندیشند، چرا که سال‌های سال ممارسـت و تمرین در اوزان مطلوب و آشنا، ایشـان را همچون یک راننـده حرفه‌ای، در امر راندن حرفه‌ای کرده که ناخودآگاه فرمان می‌دهد و دنده عوض کرده و ترمز و گاز و کلاچ را تحت شـرایط سـخت و راحت، براحتی و به صـورت طبیعی و ناخودآگاه می‌فشـارد. راننده‌های ناشـی و تـازه‌کار دقیقا برعکس عمل می‌کنند، یعنـی اول فکر می‌کنند چه باید کنند، بعد آن می‌کنند

یادداشتی بر مجموعه شعر «درخت تنها ماند» سروده علیرضا حکمتی

به فکر انسجام غزل باید بود!

[الف.م. نیساری]

مجموعه شعر «درخت تنها ماند» سروده علیرضا حکمتی را انتشارات هنر رسانه اردیبهشت در ۱۰۰ صفحه منتشر کرده است. این مجموعه ۴ بخش دارد؛ بخش اول غزل‌ها، بخش دوم شعرهای سپید، بخش سوم دوبیتی‌ها و بخش چهارم شامل یک مثنوی ۳-۲ صفحه‌ای که تقدیم شـده است به حضرت ولی‌عصر(عج) و به یاد سـالار شهیدان امام حسین(ع). این مجموعه، اشعاری از دفترهای مذهبی و دینی و آیینی نیست و تنها چند شعر در حد عرض ارادت به حضرت رسـول(ص)، امام رضا(ع)، حضرت عباس(ع) و حضرت زینب(س) دارد. اگر چه در تعدادی از اشعار علیرضا حکمتی واژه‌هایی مقدس و کلماتی که بار دینی و مذهبی دارد، اغلب به کمک مضمون و معنای شعر آمده، نه اینکه خود مضمون و موضوع شـعر باشد. البته این اشارات اندک نشان از ارادت گسترده شاعر به اهل بیت و دین و مذهب و نیز سرودن اشعار آیینی دارد. علاوه بر این، شاعری که اشعار آیینی و دینی داشته باشد، آداب و قابلیت‌ها و اعتقادات خود را در دیگر اشعار خود نیز به طور مستقیم و خاصه غیرمستقیم انعکاس می‌دهد.

نکته دیگر اینکه شاعر با ۴۲ سال سن و لابد با ۲ دهه تجربه شاعری، بهتر است به راهی برود که تجربه به او آموخته است. این که با این سن، هم غزل بگوید، هم دوبیتی، هم سپید و هم... (مثل بسیاری از شاعران امروز) جز پراکندگی ثمری ندارد. یعنی اگر شعرشان روی یک قالب متمرکز شود، تجربه‌های بیشتر و بهتری به دست خواهند آورد. البته اینکه در حد تنوع‌طلبی و تفنن و آب و هوا عوض کردن باشد، شاید خوب هم باشد!

نکته مهم در غزل امروز که اغلب شـاعران، بویژه شاعران جوان قادر به رعایت آن نیسـتند، انسجام غزل است. خیلی از غزل سرایان برای این مشکل، راه‌حلی معقول پیدا کرده‌اند و آن روایی‌کردن غزل‌شـان است. یعنی جمله‌ای را از جایی شـروع می‌کنند و به جایی ختم می‌کنند که به‌طور معمول پیوستگی معنایی دارد؛ به این معنا که شکل روایتی دارد یا اینکه صحنه‌های متصل به هم را که شکل روایی یک داستان کوتاه را دارد ایجاد می‌کند و از این طریق انسجام معنایی غزل‌شان را حفظ می‌کنند. بعضی غزل سرایان با مضامین و معانی سیاسی و اجتماعی، حتی‌القدور این انسجام را به صورت کلی رعایت کرده و می‌کنند و بعضی دیگر نیز با غزل‌های عاشقانه، از راه بیت‌هایی عاشقانه که دارای احسـاس‌ها و فضاهای نزدیک به هم اسـت، البته با توجه به این مهم که هر بیت از غزل‌ها دارای ساختار جداگانه‌ای است. آنچه اشعار بزرگان غزل سرای ما را منسجم نگاه می‌داشته، موضوع واحد و دستگاه فکری واحد و منسـجم ایشان حول محور عرفان یـا در حین محوریت عرفان، نقـد و نگاه متفاوت، دیگرگونه و حتی متضاد ایشان بود که محوریت را به دست می‌گرفت و... این امر سـبب انسـجام غزل‌های ایشان می‌شد اما شاعر غزل‌سرای امروزی دارای کدام دستگاه فکری منسجم است که بتواند انسجام غزلش را حفظ کند. به نظر من، غزل‌سرایی که دستگاه فکری واحد و یگانه و ارجمندی ندارد، نمی‌تواند احساس و عاطفه‌ای فراتر از سطح ارائه دهد. این است که حتی غزل سرایان جوان و غیرجوانی که برتر از دیگران هستند، اغلب تنها بیت‌بیت غزل‌شان زیباست و این زیبایی به دلیل منسجم نبودن و یگانگی‌نداشتن، نه‌تنها کلیت غزل را از بین می‌برد، بلکه اغلب، زیبایی ابیاتش نیز از بین می‌رود.

درباره شاعران بزرگ غزل سرای معاصر نیز باید گفت بی‌شک آنها نیز دارای ویژگی‌های منحصربه‌فردی بوده‌اند که سـبب ماندگاری شعر و غزل خود شده‌اند. البته شاعران آیینی و انقلابی نیز این جای خالی را بهتر از دیگران می‌توانند پر کنند، زیرا ایشان از پشتوانه فرهنگ انقلاب، مذهب و دین بهره می‌برند. متاسفانه این نبود انسجام به غزل‌های دفتر «درخت تنها ماند» نیز سرایت کرده است.

به عنوان مثال، شـاعر حداقل با استفاده درست و دقیق و ظریف از واژه‌های «محرم»، «گریه» و «باران» می‌توانست به انسجام غزل خود کمک کند اما حتی این فرصت حداقلی را از دست می‌دهد و غزلی پراکنده تحویل مخاطب می‌دهد:

«کمی باران برای ابر چشمانم فراهم کن
کمی از این همه اندوه چشمانم بیا کم کن
نه بارانی، نه ابری می‌شود نازل بیا دیگر
بیا فکری برای این همه فصل محرم کن
میان این همه عصیان، کرامت کن شبی ای عشق!
فقط یک تکه گندم را نصیب دست آدم کن
ببار ای وسعت آبی! تمام هستی من را
ـ دلم ـ را روشن از این سبز باران دمادم کن
و امشب را که من از گریه سرشارم به لطف عشق
کمی باران برای ابر چشمانم فراهم کن»

تکرار «این‌همه» در هر بیت از غزل بالا به سست‌تر شدن آن نیز افزوده است.

از اینکه بگذریم، در غزل «فاصله» شاعر سعی کرده از مضمون دوری و فاصله بهره ببرد اما نتوانسته در ابیاتی با آوردن واژه‌های «کـوچ» و «چلچله» به غزل خود انسـجام ببخشد؛ در صورتی که با این دو واژه می‌توانسته به مضمون غزل خود عینیت بیشتری ببخشد و ملموس‌ترش کند اما باز موفق نبوده است. در آخر بیت هم باز سـعی کرده با تکرار واژه‌های قبلی جهت امیدبخشیدن به کم‌شدن فاصله‌ها، در حد شـیرینی یک شکلات در دهان، امید را ملموس کند!

نکات ریز دیگری نیز در این دفتر هست که بررسی همه آنها مجال بیشتری لازم دارد. یکی از آنها استفاده از اصطلاح یا مصراعی از دیگر شاعران جهت ارتقای شـعر خود است که امری معمول و مرسـوم در شـعر دیروز و امروز بوده است اما طبعا استفاده نادرست و نابجا از این امکان، نشانه دقیق و ظریف نبودن خواهد بود. مثلا اگر شاعری در یک شعر، ۲ بار از شعر یک شاعر دیگر استفاده کند، آن هم در ۲ بیت متصل به هم و نیز در بیت پایانی، این امر یا نشان شیفتگی به این کار است که از افراط سرچشمه می‌گیرد یا نشان از دست خالی بودن شاعر که سعی دارد از اینجا و آنجا چیزی را تضمین کند تا بر شعرش چیزی بیفزاید. این نوع کار حتی گاه ممکن است ایجاد تنافر کند که از بی‌دقتی و بی‌سـلیقگی شـاعر برمی‌خیزد؛ خاصه آنکه از بهترین و به یادماندنی‌ترین سطر یک شعر مشهور هم استفاده کرده، صرفا برای جان دادن به شعر بی‌جان خود. حال اگر در اعتلای غزل قدرتمندی از آنها بهره می‌برد، جای تحسین داشت و امری بجا بود. در صورتی که حتی قافیه‌بندی‌های شاعر هم به او کمک نکرده و اصلا به چشم نمی‌آید (قافیه حال و شمال)، چرا که کاملا عمدی و آگاهانه عمل کرده است:

«نیستی که با دو دستت واکنی دریچه‌ها را
تا دوباره با صدایت تازه‌تر کنی هوا را
نیستی و می‌نویسم دفتر بهانه را از
ابتدا به انتها را، انتها به ابتدا را
باز ساده می‌نویسم، از تو جاده می‌نویسم
چند نقطه می‌گذارم... بی‌تو جای رد پا را
انتهای جاده.. دریا، سفرت به خیر بادا
می‌روی مسافر اما «تو و دوستی خدا را»
حال که زلال، سرخوش، می‌روی شمال، سرخوش
«به بنفشه‌ها، به باران، برسان سلام ما را».

در غزل «فاصله» شاعر سعی کرده از مضمون دوری و فاصلـه بهـره ببرد اما نتوانسـته در ابیاتـی با آوردن واژه‌های «کوچ» و «چلچله» به غزل خود انسـجام ببخشد؛ در صورتی که با ایـن دو واژه می‌توانسـته به مضمون غزل خود عینیت بیشتری ببخشد و ملموس‌ترش کند امـا باز موفق نبوده اسـت. در آخر بیت هم باز سـعی کـرده با تکـرار واژه‌های قبلی جهت امیدبخشـیدن به کم‌شـدن فاصله‌ها، در حد شـیرینی یک شکلات در دهان، امید را ملموس کند!

نکات ریز دیگری نیز در این دفتر هسـت که بررسی همه آنها مجال بیشتری لازم دارد. یکی از آنها استفاده از اصطلاح یا مصراعی از دیگر شاعران جهت ارتقای شعر خود است که امری معمول و مرسـوم در شعر دیروز و امروز بوده است اما طبعا استفاده نادرست و نابجا از این امکان، نشانه دقیق و ظریف نبودن خواهد بود

نگاه

نگاهی به رمان «سبویی که نشکست»

جهان ادبیات گرد صداقت می‌چرخد

آرش چراغـی: حتـی اگر صداقت را تنها عنصـر ویژه ادبیات انقلابی ایران قلمداد کنیم، باز همین یک عنصر خود به تنهایی قادر اسـت انعکاس جهـان انقلاب ایـران در جهان‌های متکثر ادبیات باشد. هر چند بازتاب انگاره‌های ایدئولوژیک بخشی از ادبیات انقلابی اکنون و گذشته‌های نزدیک ایران را به خود اختصاص داده اسـت اما براستی چه کسی است کـه بتواند اثری انقلابی در ادبیات جهان بیابد که خالی از انگاره‌های ایدئولوژیک باشد؟ اساسا ادبیات با ایدئولوژی پیوند ناگسسـتنی عمیقی دارد که در رمان صادقانه «سبویی که نشکست» نوشته حسین ابراهیمی کوشالی به بارزترین شیوه ممکن تجلی یافته است. حسین ابراهیمی رمان حاضر را در ۲۸۴ صفحه به رشته تحریر در آورده است که در آن نوجوانی انقلابی به نام «رضا» وضعیت حاکم بر خانواده خودش را در سـال‌های ابتدایی اضطراب و آشوب انقلاب و جنگ روایت می‌کند. شخصیت رضا در این اثر بازتاب نسل شوریده‌ای در سال‌های آغازین انقلاب است که خود را پیشمرگ آرمان‌های انقلاب قلمداد می‌کردند. این نسل که خود را بر ادبیات پس از انقلاب ایران تحمیل کرده، هرگاه اثری شگرف در باب انقلاب و جنگ به ادبیات ایران چیره شده، بر جهان شوریده این نسل استوار بوده است. رضا در این اثر راوی رنج‌های زنانی است که به سبب معصومیت صادقانه‌اش پیک و پیغام‌بر رازهای کهنه و نو این زنان به عزیزان‌شان می‌شود. تنه این اثر میان دوگونه از پدیده شورانگیز عشق معنوی و عشق زمینی در جدال است که در نهایت عشق ازلی -معنوی بر عشق زمینی مستولی می‌یابد. رضا پرتاب شده در میان آشوب‌های سیاسی و روانی حاکم بر اطرافش در نهایت به بلوغ روشنگرانه‌ای دست می‌یابد و در انتها پس از دست یافتن به تعادل نسبی در مقابل آشوب درونی خود و اطرافیانش رهسپار کارزار آزمون الهی در جبهه‌های جنگ می‌شود. هر چند نمی‌توان براحتی از کنار نقاط ضعف آشکار و پنهان میان لایه‌های ساختاری و محتوایی اثر گذشت اما ارتباط معنایی واقع‌نمایانه از استدلال مولف در پیشرفت اهداف مضمونی مطرح شده در طرح رمان قابل ستایش است. با وجود ناپختگی‌های زبانی متعدد در روایت، عدم شخصیت‌پردازی منش‌پردازانه از اشخاص و همچنین منفذهای ریز و درشـت آشکار در قصه که خلأ ناموزونی را نیز بر قصه حاکم کرده است، با این حال اثر حاضر بر مدار واقع‌مندی صادقانه‌ای پیش می‌رود که قادر اسـت بر قلب مخاطب امروز این گونه از ادبیات انقلاب رسـوخ کند. علت شوق‌آور آن نیز بر انگیزه شخصیت مرکزی کتاب متمرکز است که با وجود اینکه همچنان پا در جهان کودکی دارد اما به سرعت از این جهان عبور کرده و به جهان پخته‌تری مهاجرت می‌کند. در ادبیات انقلابی ایران از ابتدا تاکنون، بر همین مبنا شاهکارهای منحصربه‌فردی خلق شده که شخصیت‌های مستحکمی از آنها به جامعه ادبی ایران معرفی شده است. با اینکه نمی‌توان اثر حاضر را یک شاهکار قلمداد کرد اما با این حال مولف رمان، خود را اینگونه به مخاطب معرفی می‌کند که همچون شخصیت رضا قادر است پا را از جهان ناشیانه ادبیات فراتر گذاشته و با مهاجرت به جهان پخته ادبیات، از وی در آینده آثاری پخته‌تر تجربه کنیم.

■■■

نگاهی به کتاب «عمار حلب» سرگذشتنامه سردار رشید اسلام شهید محمدحسین محمدخانی

میدان‌دار

مهـدی خـدادادی: صحبـت از «محمدحسین محمدخانی» کار آسانی نیست، مگر آنکه وجودش را درک کرده باشی! باید هم‌پایش قدم در خلد برین گذاشته باشی یا همراهش به زیارت مزار شـهدای گمنام دانشـگاه رفته باشی. باید پایت به خیمه باز شده باشد و در هیأت علمدار، کنارش سینه زده باشی و دغدغه‌ات هیأت و امام حسین(ع) باشد یا اینکه در اردوهای جهادی و راهیان نور دوشادوشش کار فرهنگی کرده باشـی؛ همه این کارها را که کرده باشـی، می‌توانی از محمدحسـین برای دیگران سخن بگویی یا روایت زندگی‌اش را بر روی کاغذ مکتوب کنی و قلمت بر جان بنشیند. این برگ برنده محمدعلی جعفری، نویسنده خـوش‌ذوق یزدی اسـت که قرابت و رفاقتش با شـهید محمدخانی کتاب «عمار حلب» او را خواندنی کرده است. محمدحسـین محمدخانی، فرمانده جوان و نخبه تیپ سیدالشهدا(ع) در کشور سوریه نمونه بارز و موفق مدیریت کادرسازی است. کسی که با بهره‌گیری از ظرفیت دستگاه امام حسـین(ع) و تجارب موفقـش در مقوله هیات‌داری صحیح و تراز نظام اسـلامی توانسته بود انقلابی در شهر یزد ایجاد کند و خبر اقدامات موثرش هر روز نقل محافل فرهنگی در سطح شهر باشد. انسانی که وقتی لباس رزم می‌پوشد نیز با تکیه بر همان خط فکری صحیح و بهره‌مندی از تجاربش دست به فتوحات فراوانی در سوریه در مبارزه با گروه‌های تکفیری بویژه داعش می‌زند و نام خویش را بر لوح زرین پاسداران حریم ولایت علوی در میان نام فرماندهان شهید مدافع حرم در سوریه حک و برای همیشه در تاریخ ماندگار می‌کند. شهیدی که شرح رشادت‌هایش در جای جای خاک حریم حرم عمه سادات(س) از لاذقیه، باشکوی، عبطین، نبی یونس، ادله، جب الاحمر، جیش الصغور و... گرفته تا حلب، هنوز نقل زبان نیروهای ایرانی، سـوری، لبنانی، افغانستانی و پاکسـتانی است. شهیدی که برای همه با هر زبان، ملیت و مسلکی حاج عمار بود. شهیدی که غم از دست دادنش کمر فرمانده رشید سپاه اسلام سردار سرلشکر حاج قاسم سلیمانی را می‌شکند و غم نشسته در دلش را با گفتن این جمله که «عمار، همت من بود!» بیان می‌کند. محمدعلی جعفری در این کتاب به روایت زندگی شهید محمدحسین محمدخانی از زبان خانواده، دوستان، هم‌دانشگاهی‌ها، همرزمان، فرماندهان و بویژه هم‌هیاتی‌های ایشان می‌پردازد و زندگی این فرمانده جوان ۳۰ ساله ایرانی در جبهه‌های نبرد سوریه را برای مخاطبان کتابش به تصویر می‌کشد. کتاب «عمار حلب» به قلم محمدعلی جعفری سرگذشتنامه سردار رشـید اسلام شهید محمدحسین محمدخانی در ۴۴۸ صفحه توسـط انتشارات روایت فتح منتشر و تاکنون ۸ نوبت تجدید چاپ شده است.